

چگونه می توان داستان نویس شد؟

۱۳	پیشگفتار
بخش نخست:	
آنچه نویسنده باید از آن آگاهی داشته باشد و ملکه ذهن خود کند..... ۱۷	
۱۹	انواع شکل‌های ادبیات تخیلی
۲۵	فراش حرم شاهی
۳۱	داستان چیست؟
۴۳	اقلیماً
۴۹	ادبیات داستانی
۵۳	طلسم
۶۳	ادبیات ژورنالیستی
۶۷	قصه
۷۳	رمانس
۷۷	ناولت
۷۹	رمان
۸۷	در آغاز

۹۳	داستان کوتاه
۱۰۵	شب زمستانی
۱۰۹	رمان داستان کوتاه
۱۱۳	درخت مو
۱۱۹	عامل روان‌شناختی
۱۲۳	یک شاخه گل سرخ
۱۳۹	داستان‌های برشی
۱۴۷	لرزه
۱۵۵	داستان‌های نو
۱۶۱	افسونگر
۱۶۵	سازمان‌بندی
۱۶۹	اتاقی در خاموشی
۱۷۵	پیرنگ
۱۸۱	ورطه
۲۰۳	سبک یا شیوه نگارش
۲۱۳	محبوب
۲۱۷	گفت و گو
۲۳۳	آقا، آقا
۲۴۱	کاربرد کلمه‌ها، جمله‌ها و اصطلاح‌ها
۲۵۱	دلهره
۲۵۷	پرهیز از کلیشه‌ها و شخصیت‌های قالبی
۲۶۵	ماه زدایی
۲۷۱	قطعه‌های تفسیری و توضیحی
۲۷۵	آواز چرخ‌رسک‌ها
۲۸۱	توصیف‌ها، بن‌مایه‌ها

۲۸۹	شور
۲۹۳	بیان روایتی
۲۹۹	فاوست
۳۰۷	کاربرد زمان
۳۱۹	پرواز

بخش دوم

چگونه از آموخته‌ها یمان، برای خلق داستان استفاده کنیم؟ ۳۲۳

۳۲۵	دست گرمی
۳۳۵	موج
۳۴۱	تداوی و شکیابی
۳۴۷	خانه
۳۵۳	چطور داستان را آغاز کنیم، ادامه بدهیم و تمام کنیم؟
۳۶۷	عشق
۳۷۱	خوب بنویسید
۳۷۷	کیف سیام
۳۸۵	داستان واقع گرا بنویسید
۳۸۹	باغ
۳۹۷	سبک گرایی
۴۰۳	خوراک جگر
۴۰۵	حادثه‌های مؤثر
۴۲۱	پرنده‌ها
۴۲۵	موضوع گرایی
۴۳۳	سوری

۴۴۳	موضع‌های رمانی
۴۴۷	راست قامت
۴۵۵	پنج نکته‌ای که باید رمان نویس به آنها توجه کند.
۴۷۱	یک، دو، سه

بخش سه:

تأملات، آنچه به شما کمک می‌کند که خود را با شناخت آنها مایه‌ور کنید
 و داستان‌های بهتری بنویسید.....۴۸۲

۴۸۳	جهان خلاقیت
۴۹۳	راز و نیاز
۴۹۷	جهان نویسنده
۵۰۷	رستوران ایتالیایی
۵۱۵	نوشتن از دانسته‌ها
۵۲۱	دختر شاه پریان
۵۲۹	فکر، تصویر یا خاطره
۵۳۷	قوطی قرص
۵۴۳	راه میان بر
۵۴۹	چراغ‌ها
۵۵۳	کار دلخواه
۵۵۹	فواره
۵۶۷	رهنمودهای راهگشا
۵۷۳	رؤیای سبز
۵۷۷	حرف آخر
۵۸۳	بوزینه‌ها و کرم شبتاب

بخش چهار:

۵۸۹.....	پیشنهادها و نظرات.....
۵۹۱	پیشنهادها و نظرات.....
۶۰۳.....	بچه‌ها.....
۶۱۱.....	واژه‌نامه اصطلاحات ادبیات داستانی.....
۶۴۵.....	فرهنگ واژه‌ها (فارسی – انگلیسی).....
۶۸۵.....	فرهنگ واژه‌ها (انگلیسی – فارسی).....

پیشگفتار

داستان برآمده از اسطوره‌ها و افسانه‌ها و رؤیاهای آدمی است، این‌ها وقتی نشان داده می‌شوند که با حادثه همراه باشند، به بیانی دیگر، در رفتار و گفتار شخصیت‌ها، ویژگی و منش خود را ظاهر کنند؛ به همین دلیل، ارسسطو داستان را رکن نخست تراژدی و حماسه می‌داند، چراکه تا عملی در رفتار و گفتار شخصیت‌ها صورت نگیرد، هویت آن‌ها شناخته نمی‌شود. از این رو، حادثه‌ها (عمل داستانی) است که به باورها و زندگی‌ها شکل می‌دهد. چگونه زندگی می‌کنند؟ چی را تقدیس می‌کنند و گرامی می‌دارند؟ می‌خواهند به چه و کجا برسند و چی را دوست دارند که به دست آورند؟

داستان‌گویی، سنتی باستانی است برای عرضه داشت ماجراهایی که برای انسان در طول زندگانیش اتفاق افتاده و حادثه‌هایی که با آن‌ها برخورد کرده و می‌کند و بازگویی و بازنمایی دنیای درون و بیرون و تمایلات شخصی و مشکلات اجتماعی و محیطی و سیاسی.

همه ما از دوران کودکی و بزرگسالی به داستان گوش کرده‌ایم و می‌کنیم و اغلب ما داستانی برای نقل داریم که چطور به خواسته‌ایمان رسیدیم و چطور در دسرها و دشواری‌ها را از پیش راهمان برداشته‌ایم و مشکلاتمان را حل کرده‌ایم و موفق شده‌ایم. اگر شکست خورده‌ایم، چرا؟.

شالوده داستان را پیش‌نیان و قبیله‌ها، پیش از تمدن ریخته‌اند، به این صورت که برای مسأله‌هایشان، در جست‌وجوی جوابی بودند. از چه من باید واهمه داشته باشم؟ چرا باید واهمه داشته باشم و چه موقع‌هایی واهمه دارم؟ چه کسی را باید دوست داشته باشم و برای چه؟ چطور می‌توانم تاریکی را برطرف کنم و روشنایی را جانشین آن کنم؟ چنین پرسش‌هایی از دیرباز برای آدمی مطرح بوده و هست. ما همچنان در روند زندگی از خود پرسش‌هایی می‌کنیم، پرسش‌هایی چون: چه چیزهایی مانع پیشرفت ما می‌شود؟ مشکلات ما چیست؟ راه حل آن‌ها کدام است؟ از چه چیزی باید اجتناب کنیم و چه چیزی را باید دوست بداریم؟ چه چیزی را باید بپرسیم؟ به چه باید عشق بورزیم و از چه باید نفرت داشته باشیم؟ به چه کسی باید اعتماد کنیم؟ چه چیزی بد و ناشایسته است و چه چیزی خوب و پسندیده؟ داستان بازتاب فکری و احساسی و خیالی همین‌هاست که آدمی از آغاز تا پایان زندگی‌اش با آن سرو کار دارد و برای رسیدن و برآوردنشان یا اجتناب و دوری از آن‌ها، گرفتار حادثه‌های گوناگون می‌شود، همین حادثه‌ها داستان را می‌آفريند و در مسیر زمان، انواع متفاوت آن، قصه‌های کوتاه و بلند سنتی و داستان‌های کوتاه و بلند و

رمان‌های امروزی را به وجود می‌آورد. انسان گذشته و حالش را در آن‌ها می‌بیند و بصیرت و دانایی خود را گسترش می‌دهد. همه داستان‌ها درباره گذشته‌اند، داستان‌هایی درباره گذشته نزدیک و داستان‌هایی درباره گذشته دور، بی‌جهت نیست که گفته‌اند داستان آینهٔ چند بُعدی زندگی‌هاست و به همین دلیل انسان خودش را در آن می‌بیند و از شنیدن و خواندن آن چیز می‌آموزد و عبرت می‌گیرد و زندگیش را می‌سازد و افق فکری خود را گسترش می‌دهد و در عین حال سرگرم می‌شود و اوقات فراغت خود را با آن سپری می‌کند.

با گذشت زمان، نویسنده‌ها با نگرشی به داستان‌های سنتی گذشته و با بهره‌گیری از آن‌ها چیزهای بدیع تر و تازه‌تری ارائه دادند، روندی که در گذشته هرازگاهی در ادبیات داستانی و قلمروهای دیگر نیز اتفاق افتاده بود. آوازه‌های ساده، شعرهایی با موضوع‌ها و افکار عمیق و داستان‌های منظوم لطیف به وجود آمده بود. قصه‌های شفاهی که سینه به سینه و نسل به نسل نقل می‌شد، حمامه‌ها و تراژدی‌ها و قصه‌های کوتاه و بلند مکتوب که بعدها رمان‌ها و داستان‌های کوتاه را پدید آورده بود.

منابع این کتاب، به طور کلی آثار پژوهشی من است که به طور پراکنده در کتاب‌های پیش از این من آمده است. اگر از منابع دیگر بهره گرفتم، در زیرنویس‌ها به آن‌ها اشاره کرده‌ام. اما اساساً این کتاب حاصل تجربه‌ها و خوانده‌های من در طول سال‌های نویسنده‌گی من است و با این که از کتاب‌های دیگر استفاده کرده‌ام، کتاب کنونی پژوهشی کاملاً مستقل و تازه است. اختلافی که این کتاب با کتاب‌های

پژوهشی دیگر من دارد، خصوصیت عملی آن است، به صورتی که مشتاق‌های این راه را در رسیدن به محبوبشان یاری می‌دهد؛ البته، اول باید تا حدودی اصول داستان نویسی را یاد گرفت تا بتوانند از این کتاب بهره بگیرند.

کتاب صرفاً جنبهٔ تخصصی ندارد و اطلاعاتی که در آن جمع آمده، به هر خوانندهٔ دوستدار داستان شناخت و آگاهی می‌دهد که از خواندن داستان بیشتر بهره بگیرد و لذت ببرد و زندگیش را بهتر بسازد. گذشته از این مگر نگفته‌اند هر کس در ذات خود بالقوه نویسنده‌ای است، چون می‌تواند حادثه‌های زندگی خود را به قالب داستان درآورد. چه دیدید بعد از مروری بر این کتاب، به فکر نوشتمن ماجراهای زندگی خود بیفتید. عنوان کتاب «چگونه می‌توان داستان نویس شد؟» بر همین مسألهٔ حکایت دارد. اگر چنین اتفاقی در عرصهٔ ادب، برای مشتاقان و عاشقان داستان بیفتد، هدف من از نوشتمن چنین کتابی برآورده می‌شود.

از خانم انسیه ملکان برای بازخوانی دقیق و خانم نسرین اسدی برای حروفچینی پاکیزه متن سپاس فراوان دارم.

بخش نخست:

آنچه نویسنده باید از آن آگاهی داشته
باشد و ملکه ذهن خود کند.

انواع شکل‌های ادبیات تخیلی

ادبیات نمایشی

ادبیات روایتی

شعر غیرروایتی

ادبیات نمایشی:

۱. نمایشنامه (درام)

۲. فیلمنامه

ادبیات روایتی:

۱. منظومه

۲. ادبیات داستانی

۳. ادبیات ژورنالیستی

شعر غیر روایتی:

۱. غزل

۲. قصیده

۳. مثنوی

۴. رباعی

... ۵

منظومه

۱. منظومه‌های قدیم: شاهنامه فردوسی، خسرو شیرین، و بس و رامین و موش و گربه و ...
۲. منظومه‌های جدید: افسانه، آرش کمانگیر و قصه شهر سنگستان ... و

ادبیات داستانی:

۱. قصه

۲. رمانس

۳. رمان

۴. ناولت

۵. داستان کوتاه

۶. رمان داستان کوتاه

ادبیات ژورنالیستی:

۱. داستان منظوم

۲. داستان منثور

هر کدام از این انواع نیز شاخه‌هایی دارد و من در کتاب «ادبیات داستانی» و «شناخت داستان» (شناخت داستان، داستان و ادبیات) به گروه داستانی آن‌ها پرداخته‌ام. درواقع، نخست آثار متنوع ادبی نگارش می‌یابد و بعد به انواع (ژانرهای) تقسیم‌بندی می‌شود، مثلاً آثار از نظر محتوا، به دو گروه، آثار تفسیری یا معناگرا و آثار تفریحی یا واقعیت‌گریز و از نظر قالب و شکل به منظوم و منثور تقسیم می‌شود. شکل، برچسبی عینی است که خواننده از آن به نوع اثر پی می‌برد. از این رو، هر نوع اثر ادبی از نظر محتوا و شکل آن از همدیگر متمایز می‌شود، مثلاً انواع ادبی یونان و روم باستان که هر کدام محتوا و شکل جدآگاههای دارند، عبارتند از:

۱. حماسه: اثری داستانی روایتی است با زمینه قهرمانی و رنگ قومی و ملی و سبکی فاخر که در آن حادثه‌های خارق‌العاده در گذشته‌ای دور اتفاق می‌افتد.

۲. تراژدی: نوعی نمایشنامه است که قهرمان یا قهرمان‌ها در پایان دچار مرگی دلخراش (یا گرفتار مصیبتی فاجعه انگیز) شوند.^۱
۳. کمدی: نماشنامه‌ای سُبک است که پایان خوش دارد و موضوع‌های خود را از زندگی معمولی و حادثه‌های روزمره می‌گیرد و زبانی ساده و عادی را به کار می‌برد.
۴. تراژیکمدی: به آثار نمایشی که ترکیبی از عناصر تراژدی و کمدی در آن وجود داشته باشد، تراژیکمدی می‌گویند.
۵. شعر غنایی: به شعری کوتاه و لطیف و غیرداستانی گفته می‌شود که حالت ذهنی یا روند فکری و احساسی سرایندهای را بیان کند.
۶. شعر تعلیمی: شعری است که هدف و غایت آن آموختن باشد. همچنین طبقه‌بندی انواع ادبیات تخیلی (ادبیات نمایشی، ادبیات روایتی) غیر از انواع ادبی یونان باستان را، می‌توان به ادبیات واقعی و خیالی (داستان واقعی، داستان غیرواقعی یا خیالی) تقسیم کرد و ویژگی آن‌ها را از هم برشمود. همچنین می‌توان ادبیات را با دو گروه، ادبیات تخیلی و غیرتخیلی عنوان کرد. در «ادبیات تخیلی» نویسنده، خود حادثه‌های واقعی و خیالی را بازآفرینی می‌کند و در «ادبیات غیرتخیلی یا مستندگونه» نویسنده حادثه‌های استنادی را در قالب

۱. دایرهالمعارف مصاحب.

داستان به نمایش می‌گذارد. هر دو وجه، تخیلی و غیرتخیلی در ادبیات «معناگرا» و «واقعیت گریز» مصدق دارد.

از میان کتاب‌های قصه‌های مکتوب قدما، قصه‌های کتاب «فرج بعد از شدت» نمونه‌هایی ابتدایی از نوع داستان‌های کوتاه «روایت خاطره گونه» و «روایت زندگی‌نامه‌ای» است. قصه «فراش حرم شاهی» نمونه‌ای از قصه‌های «زندگی‌نامه‌ای» است.

در این نوع قصه‌ها راوی اغلب با زاویه دید اول شخص، به شیوه «من روایت» از ماجرایی که به سر او آمده، یا برای فرد دیگری اتفاق افتاده، صحبت می‌کند و انواع داستان به شیوه «روایت ذهنی» را نقل می‌کند.

فراش حرم شاهی

حکایت کرده‌اند که در سرای مقتدر هر زمره‌ای را از فراشان عریفی^۱ و مهتری بود. یک طایفه را از ایشان عریفی بود که خدمت صافی حرمی کردی. صافی حکایت کرد که آن عریف را چندگاه در سرای خلیفه ندیدم، گمان بردم که مگر رنجور است، تا در بعضی راهها بعد از ماهها او را دیدم درزی^۲ بازرگانان، و موی رو تمامت سپید شده، و من او را جوان و تازه دیده بودم. گفتم: فلان نیستی؟ گفت: بندۀ توام ای خداوند. گفتم: سبب چیست که در مدت نزدیک پیر

۱ . کارگزار

۲ . لباس

شدهای و قیر موی را شیر گردانیدهای و مشک عارض به کافور بدل کرده، و این چه لباسی است که پوشیدهای و چه قاعدهای است که نهادهای؟ گفت: به جان امان فرمای تا در انبساط آن مفتوح گردانم به شرطی که چون معلوم شود مکتوم ماند و کتمان و امان در این صورت توأمان باشند. او را امان دادم و کتمان شرط کردم. گفت: رسم آن باشد در سرای خلیفه که هر روز مهتری از فراشان و جماعتی که در عرافت^۱ او باشند به نوبت در سراهای حرم روند و مشک‌های آب ببرند و خیش‌ها تر کنند. یک روز نوبت به من رسید و من مخمور بودم و بدان سبب رنجور. در سرای فلان حطیه^۲ از حطیه‌های امیرالمؤمنین رفتم با یاران خویش، و مشک‌های آب درآوردند؛ و من از سختی آن خمار مشک خویش بر خیش بردم و در خون خویش سعی کردم و در بادآهنگی در پس خیشی بخفتم و ایشان را گفتم: چون شما این آب‌ها بر خیش‌ها زنید بیرون روید و بدو یک بار دیگر ببارید و چون کار تمام شود مرا بیدار کنید تا با یکدیگر بیرون رویم و در پس آن خیش در بادآهنگ بخفتم و چون فراشان فارغ شدند مرا بیدار نکردند و بیرون رفتند و من همچنان خفته بماندم تا شب و به حرکت خیش که جنبانیدند بیدار شدم و آواز زنان شنودم و یقین کردم که اگر مرا

۱. کارگزاری

۲. محل

ببینند بکشند. پس به بادآهنگ برftم و در میان خیش پنهان شدم و معلق به میان زمین و آسمان بایستادم. و بادآهنگ تنگ بود، پای به دیوار باز نهادم و ساعت تا ساعت چشم می‌داشتم که نظرشان بر من افتاد و در حال به کشتن من فرمان دهنده. و همان ساعت در صفحه‌ای^۱ که بادآهنگ در آنجا بود مجلس شراب بیاراستند و مقتدر با کنیزکان خاص بیامد و آنجا بنشست، و کنیزکان سرود و غنا آغاز نهادند و من سمعی بدان خوشی می‌شنیدم، و مجلسی بدان آراستگی مطالعه می‌کردم، و نظر بر روی‌های بدان زیبائی می‌انداختم. و با مشاهده آن حالت که با بهشت بربین بر می‌زد و با ریاض خلد برابری می‌کرد بر صفتی بودم که بر دوزخیان حسد می‌بردم و عذاب الیم در مقابل آن حالت جنت و نعیم می‌نمود. و چون از معلق ایستادن طاقت طاق شدی و قوت مفارقت نمودی فرو آمدمی و جفت هزار محنت بر گوشة طاق نشستمی، و چون لحظه‌ای بیاسودمی باز بر رفتمی و همه شب چون فقهها تکرار تعلیق می‌کردم و درس نومیدی می‌خواندم، تا آنگه که نصفی از شب بگذشت و مقتدر یکی از آن حواری^۲ را به نزدیک خود خواند و باقی بازگشتند و موضع خالی کردند. و ایشان هر دو در خواب شدند، هم بر آن حالت بودم تا آنگاه که وقت سحر بود مقتدر

۱. سکو

۲. دختران

بیدار شد و از آن موضع بیرون رفت. و دیگر روز نماز پیشین مهتری دیگر با فراشان و یاران خود برای تر کردن خیش درآمدند و من بیرون آمدم و خود را در میان افکندم. مرا گفتند چگونه است که مويت سپید شده است و رویت زرد شده؟ گفتم: نمی‌دانم، و قدری از آب مشک دیگری گرفتم و مشک خود تر کردم و در میان ایشان جان به کران آوردم و با اندرونی خراب از آنجا بیرون آمدم. چون با جای خود آمدم عقلم از صعوبت آن حالت که در آن بودم از جای برفت و از پای درآمدم و ساعتی مدهوش و بیهوش بماندم و با خود گفتم:

یارب منم که این کران غمان رسته شدم

وز حادثه چنین به جان رسته شدم

زین بیش در این رسته نبینند مرا

شکر ایزد را کزین میان رسته شدم.

و در آن بادآهنگ که آتش مشتعل گشته بود و آب حسرت از دیده گشاده شده و نزدیک بود که خاکسار تمام گردم نذر کرده بودم که گر خالق مرا از این ورطه خلاصی دهد، هرگز خدمت هیچ مخلوق نکنم و هرگز شراب عقل دزد خرد ربای فتنه‌انگیز غفلت افزای ننوشم و دیگر لباس خدمتکاری نپوشم. و چون خدای تعالی از آن ورطه خلاص داد به نذر وفا کردم و از درگاه خلیفه روی به خدمت خدا آوردم، و تا از

آن بلا رسته‌ام در رسته دکانی گرفته‌ام و سودای محال حرص از دماغ
بیرون کرده و متع کاسد عافیت را که در این روزگار کس نمی‌خرد
^۱ خریدار گشته.»^۱

۱. حسین بن اسعد دهستانی: فرج بعد از شدت، مقابله و تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳، ص ۴۲۷-۴۲۳.